

سیمای دلآرام

زندگینامه، اشعار و مقالات عرفانی

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ جلال قانعی (رحمة الله علیه)

به اهتمام: میرزا محمد کاظمینی

سرشناسه:	کاظمینی، میرزا محمد، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور:	سیمای دلآرام: زندگینامه، اشعار و مقالات عرفانی حاج شیخ جلال قانع (ره) / میرزا محمد کاظمینی.
مشخصات نشر:	قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۱۳۶ص. مصور.
فروست:	ریحانه؛ ۱۵.
شابک:	۱۹۰۰۰ ریال: ۶-۵۴-۸۶۳۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	قانع، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۸۷.
موضوع:	مجتهدان و علما - ایران - سرگذشتنامه
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره:	۱۳۸۹ ۵۵/۳ق/۵۵۲۶
رده بندی دیویی:	۹۹۸/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی:	۲۰۰۹۳۶۸

سیمای دلآرام

زندگینامه، اشعار و مقالات عرفانی

حجّت الاسلام والمسلمین حاج شیخ جلال قانع (رحمة الله علیه)

میرزا محمد کاظمینی

ناشر: صحیفه خرد با همکاری انتشارات ریحانة الرسول

صفحه‌آرا: محسن شریفی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

لیتوگرافی: ترام اسکندر

چاپ: زیتون

صحافی: حکیم

شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت: ۱۹۰۰ تومان

شابک: ۶-۵۴-۸۶۳۵-۹۶۴-۹۷۸

info@kazemini.com

۰۳۵۱-۶۲۲۲۵۸۳

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۷
یادی از پدر.....	۱۱
مقدمه.....	۱۷
زندگینامه.....	۲۱
مجموعه اشعار و غزلیات.....	۳۱
رباعیات و چندبیتی‌ها.....	۵۷
مطایبات.....	۶۱
جزوه زبدة العرفان.....	۶۳
شخصیت عجیب و ناشناخته.....	۷۹
چهل خاطره (یادبود) از مرحوم قانعی از زبان فرزندش.....	۸۷
یادی از مرحوم محمدجواد توکلی.....	۱۳۱
یادی از مرحوم حاج سید محمد هاشمی.....	۱۳۳



پیشگفتار

در دورانی که مدیر هنرستان دکتر ناصر اعظم تفت بودم، جهت آشنایی با حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ جلال قانع، یکی دیگر از شاگردان مرحوم آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی (فقیه خراسانی)، سفری به سانج نمودم و چون در صدد تدوین کتاب «تندیس پارسایی» بودم، فرصت مغتنمی بود که از آن بازمانده ناگفته‌هایی را به گفته آورم و لذا طی چندین سفر و نشست‌هایی با ایشان، این مهم میسر گردید. ناگفته نماند که در سفر اول، من به دنبال روحانی‌ای می‌گشتم با عبا و عمامه، رداء و قباى آنچنانی، ولی پس از پرس و جوی بسیار و به اینجا و آنجا سر زدن بالاخره آن مرد نیک‌نهاد را همان طور که پدرم از ایشان یاد می‌نمود، در مزرعه‌ای در دامنه کوهی در ضلع غربی روستای سانج، مُشرف بر منطقه باغکله، در حال کشاورزی دیدم. ظاهری کشاورزگونه داشتند. پس از این، بارها ایشان را دیدم که عرقچین یا شال پشمی بر سر بسته، سوار بر موتور به مسجد و منبر می‌رفت یا به رفع حوائج

مردم می پرداخت و امورات خویش را نیز عمدتاً از راه کشاورزی می گذراند. سخنانش زیبا و حکیمانه و با رنگ و بوی عرفانی، مملوّ از ارشاد و هدایت بود.

باری، آن شاگرد راستین آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی گفت که در مورد پدر بزرگت مطالبی هست که نمی توان عنوان کرد، اما وقتی در مورد اشعار و مطالب خودشان سؤال کردم و خواستم که در اختیارم گذارند، فرمودند: وقتی مُردم به شما می رسد و همین طور هم شد. پس از ارتحال این دُرّ ارزشمند در روستای سانج، همکار صدیق و ارجمندم، فرزند برومند حاج شیخ جلال، یعنی مهندس لقمان قانع، مطالبی که شامل اشعار و کتاب آن فقید بود در اختیارم نهادند و حقیر به جهت ادای وظیفه و ارادتی که به ایشان داشتم، قرار بر آن شد بنیاد ریحانة الرسول نسبت به چاپ اثر اقدام نماید.

حاج شیخ جلال را بعدها بیشتر در منزل حضرت حجّت الاسلام والمسلمین حاج سیدجواد حیدری، از دیگر شاگردان و یادگار صادق و واثق حاج شیخ غلامرضا، ملاقات می کردم که عموماً یا در حال بحث های علمی با آقا زادگان حیدری بود یا در حال خواندن شعر. فراموش نمی کنم که گاهی مواقع به تُندی به من می گفت:

«تندیس پارسایی را باید کامل تر می نوشتی!» و لذا امیدوارم در چاپ ششم نقایصی را که گوشزد نموده بودند، رفع نمایم.

حاج شیخ جلال از عنوان و لقب گریزان بود و از اینکه مردم به ظاهر افراد نگاه می کنند و ای بسا که بت سازی می نمایند، شکوه و شکایت می کرد. از ناسپاسی و کم محبتی که با او می شد، رنج می بُرد.

قانعی بسیار فاضل بود و نور ایمان و یقین و وارستگی در علمق
نگاهش مشاهده می‌شد و چون دیگران را هم‌نوا با خود نمی‌یافت، به
کوه و دشت پناه می‌برد و مناجات خود را در خلوت و عالم «دل‌تنگی»
با حضرت دوست بیان می‌کرد. می‌گفت: از مرگ نمی‌ترسم و دوستدار
ملاقاتش هستم. همان طور که مولی علی (ع) بود، گاهی چنان از
مظلومیت علی (ع) داد سخن می‌داد که رگ‌های گردنش برآمده،
چهره‌اش برافروخته و از چشمان نافذش اشک جاری می‌گردید. باشد
که خداوند او را با علی بن ابیطالب (ع) محشور فرماید.

خبر فوت مرحوم حاج شیخ جلال دیر به من رسید و متأسفانه
در مراسم تشییع باشکوهی که مردم یزد و سانج از او به عمل
آوردند و پیکرش را که در حسینیه سانج به خاک تیره سپردند،
حضور نداشتم، ولی فیلم مراسم را توسط پسرشان، جناب مهندس
قانع، ملاحظه کردم و به یاد گفته مرحوم حجت الاسلام وزیری که
«ما مردم مرده‌شناس هستیم»، تا زمانی که بود قدرش را ندانستند،
ولی در مراسم خاکسپاری‌اش به سرو صورت می‌زدند، حسرت
خوردیم. چه می‌شود کرد، گو اینکه رسم روزگار است!

اما در مورد این اثر چند نکته را که مشروح‌تر است، قابل
ذکر می‌دانم:

۱. اشعار مرحوم قانع، از سوز و گدازی خاص برخوردار
می‌باشد. مخصوصاً در مدح علی بن ابیطالب (ع)، اشعار نغزی دارند
که در بخش شعر آورده شده است.

۲. زندگینامه ایشان، که دست‌نوشته خودشان است، گواه
عظمت فکری اوست که عیناً تقدیم گردیده است.

۳. مقاله «زسدة العرفان» از نکات ظریف و دقیق و جالبی برخوردار است، که می‌تواند فتح بابی برای اهل معنا باشد.

۴. نوشته‌های فرزند ایشان، جناب آقای لقمان قانع، و جناب مهندس مهدی قدکی‌المیری بر غنای اثر افزوده است.

امیدوارم این اثر در سلسله نوشتارهای ریحانه، قمیصه‌ای از یک عمر مجاهدت و ساده‌زیستی و دین‌باوری و ترویج احکام نبوی برای این روحانی خوش‌ضمیر باشد و از روح بلندش بهره‌کافی و وافی بگیریم.

یزد - بنیاد فرهنگی، پژوهشی ریحانة الرسول
مهرماه ۱۳۸۸ - میرزا محمد کاظمینی

